

آموزه‌های یهودی چگونه جامعه چندپاره اسرائیل را منسجم ساخته است؟

پروین شیردل^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱۵

چکیده

تنوع و تعدد اشکال هویت در جوامع چندپاره، یکی از عوامل تهدید امنیت ملی، تمامیت ارضی و مشروعیت حاکمیت به‌شمار می‌رود. جامعه اسرائیل اکنون با داشتن تنوع هویتی، چالش‌های گوناگونی را تجربه می‌کند؛ اما عامل مهمی که این جامعه را با وجود شکاف‌های متعدد قومی، مذهبی و طبقاتی دارای انسجامی نسبی کرده است و خلا هویتی آن را ترمیم می‌کند، «آموزه‌های دین یهود» است. مقاله حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که دین یهود، در زمینه هویت‌بخشی به جامعه اسرائیل چه کار ویژه‌ای داشته و در این میان، کدام تفسیر از مفاهیم متون مقدس بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. نگارنده با پژوهشی در مبانی دینی و سیاسی در اسرائیل، به این پاسخ رسیده است که ارتدوکس‌های یهودی که فقط ۲۰ درصد یهودیان اسرائیل را تشکیل می‌دهند، به‌عنوان مذهب رسمی اسرائیل، تأثیری کیفی در عملکردهای حاکمیت و رفتار سیاسی جامعه داشته‌اند و با استناد به متون مقدس یهود، بیشترین نقش را در هویت‌بخشی به جامعه اسرائیل دارند. آنان در این زمینه، با تکیه بر مفاهیمی همچون برگزیدگی قوم یهود، غیرستیزی در متون مقدس تورات و تلمود، ارض موعود و نمادهای دینی دیگر، درصدد ارایه تعریفی دینی از هویت قومی، فرهنگی و اقلیمی جامعه اسرائیل هستند.

واژگان کلیدی: مشروعیت، تنوع دینی، احزاب راست، بنیادگرایی دینی، دین یهود، بحران هویت.

۱. کارشناس ارشد ادیان و عرفان از دانشگاه تهران.

تنوع هویت دینی و قومی در جوامع چندپاره، اغلب عامل تهدیدی برای جامعه و تمامیت ارضی کشور و حتی مشروعیت رژیم‌ها به‌شمار می‌رود؛ زیرا چنین جوامعی در برابر بحران‌های اجتماعی و سیاسی آسیب‌پذیرترند. هر کشوری که از نظر هویت قومی و دینی دارای ساخت همگون‌تری است، انسجام و در نتیجه، مقاومت بیشتری در برابر بحران‌های داخلی و خارجی دارد.

فرایند جهانی شدن به‌عنوان روندی «عقلانیت‌محور»، با تحت تاثیر قرار دادن حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و یکسان‌سازی فرهنگی در کشورها از یکسو، پایداری تنوع هویت‌ها را تهدید می‌کند و از سوی دیگر، با برانگیختن واکنش‌های منفی به برجسته‌تر شدن هویت‌ها می‌انجامد. از آنجا که عناصر ماندگارتر هویت، مانند دین و زبان نقش بیشتری در شکل‌دهی به هویت ملی دارند، روی آوردن به هویت دینی، به یکی از اشکال مقاومت در برابر جهانی شدن و از جمله عوامل انسجام‌بخش جوامع چندپاره تبدیل شده است. این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که دین یهود چه نقشی در زمینه هویت‌بخشی به جامعه چندپاره اسرائیل به‌عهده گرفته است. اسرائیل به‌عنوان دولتی که پایه‌های مشروعیت و هویت آن بر مواریث، سنن کهن و نمادهای دینی مبتنی است و نیز به‌عنوان جامعه‌ای با هویت‌های متنوع و گاه متناقض قومی و دینی، چالش‌های گوناگونی را در عرصه حاکمیت و حکومت تجربه می‌کند؛ اما آنچه جامعه اسرائیل را با وجود شکاف‌های متنوع یهودی عربی، سفاردی اشکنازی و دینی سکولار، از انسجامی نسبی برخوردار می‌کند، آموزه‌های دین یهود است. هم‌اکنون، این آموزه‌ها بیشترین نقش را در ایجاد هویت دینی و قومی واحد برای یهودیان ایفا می‌کنند. مقاله حاضر درصدد تبیین کارویژه‌های دین یهود در این زمینه است.

یک. معنا و منابع هویت

واژه هویت که از کلمه لاتین (Identitas) به‌معنی تشابه و یکسانی گرفته شده، به‌طور خلاصه عبارت از کیستی افراد و گروه‌هاست. این تعریف، هم‌ناظر بر تشابه بین افراد و گروه‌ها و هم متضمن تمایز آنان از یکدیگر است و اصلاً، ایجاد هر هویتی به‌معنی ایجاد

مرز و حصری است که «دیگران» را در آن راهی نیست. هویت دارای سطوح متفاوت فردی، گروهی و ملی است و انواع گوناگونی دارد. تقسیم‌بندی ساموئل هانتینگتون از منابع هویت، اغلب اشکال هویتی را در بر می‌گیرد. به نظر وی، انواع هویت‌ها شامل: هویت انتسابی (نظیر سن، نژاد و جنس)؛ فرهنگی (نظیر زبان، دین و تمدن)، اقلیمی (نظیر مجاورت افراد در شهر یا کشوری خاص)؛ سیاسی (نظیر عضویت در یک حزب یا یک ایدئولوژی)؛ اقتصادی (نظیر عضویت در اتحادیه‌های صنفی یا طبقه اقتصادی معین) و اجتماعی (نظیر همکاری و دوستی یا برخورداری از موقعیت اجتماعی خاص) می‌شود (Simon, 2004: 22).

منشا اجزای هویت، خود از اندیشه‌های اختلاف‌برانگیز بوده است. آیا این عناصر، اموری ذاتی و «داده شده» هستند که از آغاز وجود داشته‌اند یا عناصری هستند که بنابه شرایط گوناگون «ساخته» می‌شوند؟ در پاسخ بدین پرسش، به‌طور عمده سه دیدگاه «ازلی‌گرایی»^۱، «ابزارگرایی»^۲ و «ساختارگرایی»^۳ وجود دارد. ازلی‌گرایان معتقدند که هویت، از جمله هویت قومی، امری ازلی و «داده‌شده» و مشخصه‌ای موروثی و غیرقابل تغییر است. هر فردی، با هویت قومی، زبانی و دینی خاصی متولد می‌شود و نسبت به عناصر هویتی خویش، احساس تعلقی قدامت‌گونه دارد (اوموت، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

برخلاف این رویکرد، ابزارگرایان هویت را «ساخته‌شده» تلقی می‌کنند که ابزاری در دست قدرتمندان برای جلب حمایت توده‌های مردم است. آنان متعلقات هویتی را سیال و قابل تغییر می‌دانند و معتقدند که قدرتمندان براساس شرایط گوناگون، در هر زمانی یکی از لایه‌های هویتی را برجسته‌تر می‌کنند؛ مثلاً بانیان پاکستان برای توجیه استقلال از هند، بر هویت دینی و اسلامی خود و بانیان بنگلادش برای توجیه استقلال از هم‌کیشان خود در پاکستان، بر لایه زبانی هویت خویش تأکید می‌کردند (Huntington, 2004: 23-24). جنبش صهیونیسم نیز، به‌عنوان بانی اسرائیل تا زمانی که در کشورهای سکولار غربی فعال بود، بر هویت سکولار خود و اعضایش تأکید داشت؛ اما وقتی که با متدینین متعصب یهودی در اروپای شرقی و طایفه‌های سفاردی مواجه

1. Primordialism.
2. Instrumentalism.
3. Constructivism.

شد، نمادهای دینی اعتقادات خود را برجسته‌تر کرد.

رویکرد ساختارگرایی، حدفاصل دو دیدگاه مذکور است. ساختارگرایان نیز همانند ابزارگرایان معتقدند که هویت «ساخته» می‌شود؛ اما این هویت‌سازی را از طریق نمادهای دینی، فرهنگی، قومی و زبانی ممکن می‌دانند؛ نمادهایی که استفاده از آنها برای ارضای اجتماعی گروه‌ها، در فرایند تغییرات حاد سیاسی، اجتماعی و... ضروری است (ارنت، ۱۳۸۳: ۶۸۱). دولت‌هایی همچون اسرائیل که برای اثبات مشروعیت خود از پایه‌های دینی و سنتی نیز بهره می‌گیرند، به‌سرعت در روند ابزارگرایی هویت، به‌ویژه هویت دینی حرکت می‌کنند و از آنجا که در اسرائیل قومیت و دین تفکیک‌ناپذیرند، این امر شکل جدی‌تری به خود گرفته است.

به‌زعم نگارنده، با وجود اینکه چنین تقسیم‌بندی‌های روشنی در باب هویت، در جامعه اسرائیل شکل مکتوبی ندارد، هر سه رویکرد در ذهنیت و عملکرد اندیشمندان دینی و کارگزاران سیاسی اسرائیل هویداست.

بنیادگرایان دینی یهودی در اسرائیل، مصداق ازلی‌انگاران هویت هستند که با تکیه بر متون مقدس یهود، هویت فرهنگی و دینی، قومی و حتی سیاسی یهودیان را اموری ذاتی، موروثی و ازلی محسوب و با هرگونه تلاش سکولارها برای ایجاد کوچک‌ترین تغییر در بافت آن مخالفت می‌کنند.

شیوه ابزارانگاران هویت را می‌توان در اندیشه صهیونیسم سیاسی، قبل از تشکیل دولت و نیز در شیوه فکری و عملی سکولارهای فعلی، نظیر جنبش‌های هوادار صلح و احزابی چون میرتس^۱ و شینوی^۲ مشاهده کرد. گروه اول (صهیونیسم سیاسی)، در اواخر قرن ۱۹، جنبشی کاملاً سکولار بود و در روند ملت‌سازی، به استفاده از نمادهای دینی هویت نیاز نداشت و پس از روبه‌رو شدن با یهودیان متدین، به رویکرد نمادپردازی و

1. Miretz:

این حزب در استانه انتخابات سیزدهم کنست (پارلمان اسرائیل) به‌وجود آمد و به اتحاد نیروهای صلح‌طلب یهود در اسرائیل، حق فلسطینی‌ها در تعیین سرنوشت خود در کرانه غربی و نوار غزه، توقف شهرک‌سازی یهودیان در مناطق اشغالی و رواج دموکراسی و سکولاریسم معتقد است.

2. Shinui:

این حزب در سال ۱۹۷۷ با جهت‌گیری لیبرالی صهیونیستی ایجاد شد و رواج دموکراسی، وضع قانون مکتوب برای حمایت از حقوق اساسی شهروندان و تعدیل نظام آموزشی برای ایجاد فرصت‌های برابر برای همه شهروندان، اعم از یهودی و غیریهودی، از خواسته‌های آن است.

ساختارگرایی نزدیک شد.

گروه دوم، یعنی سکولارها و به خصوص هواداران پسا صهیونیسم نه تنها هویت دینی و قومی یهودیان را موروثی و ذاتی این قوم نمی‌دانند؛ بلکه اعتقادی به روایات ایدئولوژیک احیای دولت اسرائیل و تطابق آن با دولت یهودی تورات نیز ندارند و به دموکراسی مدنی و تشکیل یک دولت غیریهودی در اسرائیل معتقد هستند که حقوق همه شهروندان را، اعم از یهودی و غیریهودی، پاس بدارد.

ساختارگرایی یا نمادپردازی قومی، شیوه اصلی حاکم بر دولت اسرائیل یا همان جنبش صهیونیسم سیاسی، پس از تشکیل دولت اسرائیل است که تلاش می‌کند بین دیدگاه‌های ازلی‌گرای بنیادگرایان دینی و دیدگاه ابرارگرایی سکولارها تعامل ایجاد کند؛ اما در این تلاش، خود دولت به اجبار یا داوطلبانه به دیدگاه ازلی‌گرایان دینی گرایش پیدا می‌کند و شاید به همین دلیل است که مقامات حاکم در اسرائیل، در عین رسمی بودن سکولاریسم و دموکراسی، در قوانین و عملکردهای خویش بسیار بیشتر از نظام‌های دموکراتیک غربی، دغدغه‌های خاخام‌ها و متدینین جامعه را در نظر می‌گیرند و به تعریف ماهیت و هویت دولت نیز تمایلی ندارند تا این امر، عامل اختلاف دو جبهه دینی و غیردینی نشود.

دو. سیاست‌های دولت برای انسجام هویتی

بافت جمعیتی اسرائیل، به غیر از اشتراک در پیوندهای دینی، در سایر اشکال هویت، مانند هویت‌های نژادی، قومی، تمدنی، فرهنگی و اجتماعی بسیار متنوع است؛ چنانکه از نظر فرهنگی و نژادی، سه نوع هویت عمده بین یهودیان اسرائیل، همراه با خرده فرهنگ‌های متعدد به چشم می‌خورد: هویت اروپای شرقی یا اشکنازی، هویت خاورمیانه‌ای یا سفاردی و هویت اروپای غربی و آمریکای شمالی؛ هویت «صابرایی» (متولدین اسرائیل) نیز می‌تواند زیرمجموعه‌ای از هویت خاورمیانه‌ای باشد (Nissim, 1999: 80). این بافت جمعیتی متنوع، به همراه تناقضات موجود در عناصر تشکیل‌دهنده آن، مشکلاتی را در باب مسئله هویت یهودیان اسرائیل به وجود آورده است.

ماهیت مبهم دولت نیز بر این مشکل افزوده است و حل و فصل مقوله یهودی بودن دولت که در منشور اعلام موجودیت اسرائیل قید شده، هنوز به جایی نرسیده است. صهیونیسم همواره از قطعی کردن نوع رابطه سیاست با شریعت یهود پرهیز کرده است. در واقع، با اینکه سکولارها اکثریت پایگاه اجتماعی صهیونیست‌ها را تشکیل می‌دادند، آنان با رویکردی ساختارگرایانه از هویت، طرح ملت‌سازی را روی میراث دینی یهود شکل دادند. به همین علت، اسرائیل تاکنون، شاهد سکولاریزاسیون واقعی نبوده است. این تناقضات در هویت شهروندان و ماهیت دولت، باعث ناآرامی‌های فراوانی در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، قومی، دینی، سیاسی و امنیتی اسرائیل شده و بسیاری از جریان‌های اجتماعی و سیاسی در اسرائیل، متأثر از بحران هویت است.

جنبش صهیونیسم از آغاز حرکت خویش، برای پر کردن شکاف‌های ناشی از تنوع هویتی در بین یهودیان تلاش کرده است، از جمله تلاش‌های این جنبش به‌عنوان تفکر حاکم بر دولت، استفاده از ابزارهای تاریخی، فرهنگی، مذهبی و... برای همگون کردن هویت یهودیان بوده است. ادعای حق تاریخی یهودیان در سرزمین فلسطین، با توجه به حکومت باستانی آنان در این سرزمین، القای هویت نژادی واحد برای کل یهودیان بدون در نظر گرفتن ناهمگونی‌های فیزیکی و مردم‌شناختی یهودیان کشورهای مختلف، اقدام به ایجاد مراکز فرهنگی و ترویج زبان عبری و ادبیات آن برای نشان دادن استمرار هویت فرهنگی یهودیان، ملی کردن زبان عبری برای شکل‌دهی به هویت سیاسی در پرتو زبان مشترک و بالاخره، ایجاد هویت مذهبی واحد در بین یهودیان با تکیه بر برخی آیات کتاب مقدس، از جمله سیاست‌های دولت برای انسجام هویتی در جامعه اسرائیل است (افتخاری، ۱۳۸۰: ۱۳۵-۱۲۱). اگرچه دولت با سیاست قربانی قلمداد کردن یهودیان توسط ضدیهودیان و بزرگ کردن خطر دشمن مشترک، توانسته است تا حدودی ماهیت ملی واحدی را شکل دهد، سایر تلاش‌های مذکور موفقیت چندانی کسب نکرده‌اند. در واقع، قدرت بی‌بدیل دین و احزاب دینی در جامعه اسرائیل، دارای زمینه کامیابی فزون‌تری در هویت‌بخشی است.

سه. بنیاد دینی هویت در اسرائیل

دغدغه‌های مربوط به هویت اجتماعی، قومی، فردی و جمعی در کتاب مقدس یهودیان نیز نظایری دارد؛ برای مثال، در سفر پیدایش عهد عتیق (باب اول، آیه ۱۶) آمده است که یعقوب خود را به هیات برادرش «عیسو» درمی‌آورد.^۱ در کتاب روت^۲ (باب اول، آیه ۱۶) نیز روت تصمیم می‌گیرد که هویت «موابی» خود را به هویت اسرائیلی تغییر دهد: «قوم تو (مادرشوهر اسرائیلی) قوم من و خدای تو خدای من باشد». در کتاب یونا^۳ (فصل اول، آیات ۸-۹) نیز، یونا به‌رغم اینکه از پذیرش رسالت نبوی‌اش امتناع می‌ورزد، بر هویت عبرانی خویش تاکید دارد (Debora, 2005: 10).

(وی مامور بیم دادن قوم نینوا از جانب خداست؛ اما از حضور خدا می‌گریزد و وقتی سوار کشتی می‌شود، دریا متلاطم می‌شود و حاضران برای رهایی از خشم خداوند، یونا گناهکار را به دریا می‌افکنند. در آیات مذکور وقتی از او می‌پرسند: تو کیستی؟ می‌گوید: من عبرانی‌ام).

همان‌گونه که «موشه پلی» مطرح کرده است، در منابع هویتی یهودیان دو عنصر دخیل‌اند:

۱. قوم یهود نسبت به مقوله قومیت یا ملیت یهود چه نوع تلقی دارد؛
 ۲. سنت، میراث و گذشته یهودیان (با تاکید بیشتر بر دین، الهیات و فلسفه) (Urian, 1999: 10).
- علاوه بر این دو، هر فرد یهودی با توجه به فرهنگ دنیوی یا دینی‌اش و با توجه به ارتباطاتی که در محیط‌های گوناگون با غیریهودیان داشته است، تلقی متفاوتی از منابع هویت یهودی دارد. این مسئله در جامعه اسرائیل، به عاملی برای کشمکش‌های دینی، فرهنگی و حتی نژادی و قومی تبدیل شده است.
- توافقنامه «حفظ وضعیت موجود» که هنگام تاسیس دولت اسرائیل بین بن‌گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل و رهبران احزاب دینی منعقد شد، تشخیص هویت یهودی را

۱. اسحاق، هنگام مرگ، می‌خواهد به پسر ارشدش «عیسو»، به‌عنوان جانشین خود برکت و تقدیس ببخشد؛ اما یعقوب با جامه عیسو پیش پدر می‌آید و به جای برادرش، برکت پدر را از آن خود می‌کند.

۲. روت، جده پدری داود نبی و زنی از ولایت «مواب» بود، اما بعد از مرگ همسر اسرائیلی‌اش، به اسرائیل آمد و هویت اسرائیلی برگزید.

۳. یونا (یونس) نبی، پس از نافرمانی از یهوه، با کشتی قصد فرار می‌کند، اما با مشیت یهوه اسیر شکم نهنگ می‌شود وی به‌رغم نافرمانی از یهوه، خدای عبرانیان، با افتخار خود را دارای هویت عبرانی معرفی می‌کند.

برعهده خاخام‌های ارتدوکس نهاد و این امر، اقتدار روحانیت ارتدوکس را در اسرائیل نهادینه کرد؛ هرچند باعث تشدید اختلاف بین ارتدوکس‌ها و سکولارها از یکسو، و ایجاد اختلاف بین دین‌داران و ارتدوکس‌ها با فرقه‌های دیگر دینی، نظیر اصلاح‌گرایان و محافظه‌کاران از سوی دیگر شد.

با توجه به اقتدار ارتدوکس‌ها، ایده‌ها و عملکردهای آنان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، کل حیات جامعه را تحت نفوذ خود در آورده است. گفتنی است آنان تنها ۲۵ درصد از جمعیت ۴/۸ میلیون نفر یهودی اسرائیل را شامل می‌شوند (۲۱) درصد یهودیان اسرائیل سکولار و حتی دشمن قوانین هالاخایی^۱ و ۵۴ تا ۵۹ درصد بقیه، یهودیان سنتی هستند که اعمال دینی‌شان بنابه دلایل هویت فرهنگی است، نه احساس نیاز به رعایت احکام دینی) (Edelman, 1998: 210).

دین‌گرایان ارتدوکس که از دسته ازلی‌انگاران هویت محسوب می‌شوند، در باب هویت یهود معتقدند که یهودیان امت واحدی هستند؛ اما عملاً ملت واحدی محسوب نمی‌شوند و هرکدام زبان، اندیشه و پایه‌هایی متفاوت با یکدیگر دارند و تنها عامل مشترک یهودیان، در طول هزاران سال کتاب مقدس تورات است که پایه مشترک و واحد در حیات یهودیان جهان است. به‌نظر آنان، پراکندگی ملت یهود از زمانی شروع شده که در قدسیت و الزام‌آور بودن تورات، شبهه ایجاد شده است (ابوحسنه، ۱۳۸۱: ۲۱).

بنابراین، ایجاد هویت واحد دینی، محتوای تلاش دین‌داران است و نتیجه این تلاش، ترمیم خلا هویتی بخش بزرگی از جامعه اسرائیل، با استفاده از تعالیم دین یهود است. نقش هویت‌بخشی این تعالیم را می‌توان در مولفه‌های زیر که به آن پرداخته می‌شود مشاهده کرد.

پایه دینی هویت قومی و نژادی

زمانی که اعضای کمیسیون تحقیق درباره فلسطین، در سال ۱۹۴۶ از حییم وایزمن

1. Halakhah:

مجموعه قوانین فقهی یهودیان است که حقوق یهود را در همه امور زندگی اجتماعی و فردی تشکیل می‌دهد.

پرسیدند: «یهودی کیست و چیست؟» وی پاسخ داد: «آسان تر این بود که می پرسیدید: یهودی و یهودیت چه چیزی نیست؟» شنیدن این پاسخ از سوی اولین رئیس جمهور اسرائیل، پیچیدگی هویت یهودی را نشان می دهد. بن گوریون از دشوار بودن مسئله تعریف یهودی، بیش از وایزمن آگاه بود و به همین علت، هفتاد نفر از محققان را مامور پاسخگویی به این موضوع کرد (Seger, 1980: 123).

با تصویب قانون بازگشت در کنست (۱۹۵۰) که براساس آن، همه یهودیان جهان، حق مهاجرت به اسرائیل و کسب شهروندی و تابعیت این کشور را پیدا کردند، بحران «تعریف یهودی» به یکی از مهمترین مسایل اسرائیل تبدیل شد. قومی که قرن ها، به وسیله اعمال مذهبی اش یهودی تلقی می شد، اینک، با استقلال دو مفهوم «حق شهروندی» و «مذهب» از هم، گرفتار تنش بین مفهوم ملی و مفهوم دینی از یهودیت شده بود. با تشکیل دولت اسرائیل و حق بازگشت یهودیان، این بحران تشدید شد و هنوز نیز ادامه دارد؛ زیرا ملیت و مذهب یهودی با هم آمیخته اند و هرگونه تلاش دولت برای جدا کردن این دو از هم، با مخالفت شدید ارتدوکس ها روبه رو می شود.

ارتدوکس ها تنها تعریف هالاخایی از هویت یهودی را می پذیرند و آن را بر همه جامعه یهودی تحمیل می کنند. تعریف هالاخایی از یهودی بر دو عامل نژادی و دینی مبتنی است: یهودی کسی است که از مادری یهودی متولد شده یا طبق آیین هالاخا، به یهودیت گرویده باشد.

این تعریف از یهودیت همان گونه که محمد ماضی نیز ذکر می کند، تردیدهایی جدی درباره یهودیت بسیاری از مقامات اسرائیل، یهودیان هند (معتقدین به عهد عتیق، بدون پذیرش تلمود)، یهودیان سیاه پوست آمریکایی تبار و یهودیان اتیوپیایی (فلاشا) ایجاد می کند. یهودیت در این تعریف حتی شامل بسیاری از انبیای بنی اسرائیل، از جمله ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، یوسف، داود و سلیمان نیز که از مادرانی غیر یهودی زاده و با زنانی غیر یهودی ازدواج کرده اند نمی شود (محمد ماضی، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

علاوه بر این، از آنجا که بخش دوم تعریف (گرایش به یهودیت طبق آیین هالاخا) عملاً در انحصار خاخام های ارتدوکس قرار گرفته، این امر به ابزار قدرتی در دست ارتدوکس ها علیه دین داران فرقه های اصلاح گرا و محافظه کار تبدیل شده است. خاخام ها

نه تنها این فرقه‌ها را واجد صلاحیت برای تشخیص فرد یهودی نمی‌دانند، بلکه یهودیت خودشان نیز از نظر آنها مردود است؛ چون به شیوه هالاخایی و توسط ارتدوکس‌ها یهودی نشده‌اند!

به‌طور کلی، تلقی دین‌گرایان از هویت فرد یهودی و نوع برخورد آنها با غیریهودیان، برگرفته از دو مفهوم در کتاب مقدس یهودیان است که به آنها خواهیم پرداخت.

مفهوم برگزیدگی قوم یهود

«پس اگر به درستی، فرمان مرا شنیده، عهد مرا نگاه دارید، آنگاه، از میان تمامی اقوام، قوم برگزیده من خواهید بود؛ زیرا تمامی زمین از آن من است و شما از برای من، کاهنانی بزرگ و قومی مقدس خواهید بود...» (سفر خروج، باب ۱۹، آیات ۵-۶).

عهد خداوند با قوم یهود که ذکر آن به دفعات در عهد عتیق، بین خداوند و انبیای بنی‌اسرائیل، از ابراهیم تا موسی آمده، در تعریف هویت یهودی نقشی ویژه ایفا کرده است. تا پیش از این عهد، بنی‌اسرائیل حتی همین نسبت «فرزندان اسرائیل» را نیز به‌عنوان اصطلاحی هویت‌بخش نداشتند و در کتاب مقدس، با لفظ ساده «ایوریم» یا عبری (چادرنشین یا عابرین از رود) خوانده شده‌اند. عهدی که «یَهُوه» با این قوم می‌بندد، آنها را از تاریکی‌های اساطیر اقوام کهن به عرصه روشن تاریخ وارد و هویتی نوین به آنان اعطا می‌کند. این هویت به آنان به‌عنوان هم‌پیمان خداوند قاهر و جبارشان، چنان نیرویی می‌بخشد که با قدرت عظیم فرعون مصر مقابله می‌کنند و خود را از خفت بردگی فرعون رها می‌سازند.

هویت حاصل از این عهد پایه‌ای دینی دارد. خداوند به ازای اطاعت قوم از خویش، مقام مقدس کهانت خداوند، قداست و برگزیدگی قوم و سرزمین موعود را به آنان می‌بخشد. این هویت در طول تاریخ محنت‌بار یهودیان، عامل پایداری و نیز وحدت و انسجام آنان بوده است.

ارتدوکس‌های اسرائیل همین هویت فردی و جمعی برآمده از کتاب مقدس را برای یهودیان قبول دارند. آنان نه به «شهروند اسرائیل» به‌عنوان مفهومی مدرن، بلکه به «امت یهود» به‌عنوان مفهومی دینی و فراملی اعتقاد دارند و به شکلی نژادپرستانه، یهود

را دارای مرتبه و نژادی والا و ملل دیگر را از نژادی پست تر می‌دانند.

مفهوم «غیرستیزی» در متون مقدس

ارایه پایه‌ای دینی برای هویت شهروند یهودی اسرائیل، محصول مفهومی دیگر در کتب مقدس است. چنانکه گفته شد، هویت، شامل مرزبندی با اغیار نیز می‌شود. این اغیار در تعریف دینی از هویت یهودی، هم در دوره کتاب مقدس و هم در جامعه فعلی اسرائیل، غیریهودیان به‌طور عام و اعراب به‌طور خاص را دربرمی‌گیرد. این امر باعث توجیه خشونت، عدم مدارا با اعراب و توجیه نابرابری و بی‌عدالتی در حق شهروندان عرب فلسطین اشغالی می‌شود.

۱۰۵

فرهنگ نفی غیریهودیان، هم مستند به صفات قهر و جبر یهوه، خداوند یهودیان، و هم برگرفته از عملکرد قوم، تحت تاثیر و به دستور یهوه است. یهوه به قدری خشن و جبار است که کوچک‌ترین اعتراض قوم خود را نیز بر نمی‌تابد. وی در باب‌های ۱۶ و ۲۱ سفر اعداد، اعتراض خاندان «قورح» به موسی^(ع) در مورد تبعید را با مجازات بلعیده شدن این خاندان، توسط زمین و اعتراض دیگران را با گزیده شدن توسط مارهای سمی و کشتار آنان پاسخ می‌دهد.

از سوی دیگر، بنی‌اسرائیل به دستور خداوند با تصرف هر سرزمین، ساکنان آن را از انسان و حیوان کلا قتل‌عام می‌کنند و این کار، به‌خصوص در فتح سرزمین موعود، واجب دینی قوم به‌شمار می‌آید (تثنیه؛ ۱۷-۱۳: ۲۰ و ۴-۱: ۷) و (خروج؛ ۲۸-۲۷: ۲۳). این فضای کینه‌توزانه کتاب مقدس به «غیر» با توجه به دستور الهی صبغهای مقدس می‌یابد؛ چون خشونت یهودیان با «غیر»، برای پرهیز از خشم خداوند و همچنین تخلق به اخلاق قهرآمیز و جبارانه اوست (آریایی‌نیا، ۱۳۸۰: ۱۶).

همچنین در «تلمود» که مقدس‌ترین کتاب یهودیان پس از تورات است، غیریهودیان تا سطح اشیاء، حیوانات، اعضای جسمانی شیطان و مخلوقات وی تنزل یافته‌اند که هیچ خصلت نیکی ندارند و باید نابود شوند. روحانیون ارتش اسرائیل، با این مستندات دینی، فلسطینی‌ها و اعراب را با همان اقوام قدیمی مذکور در تورات (عمالقه و کنعانیان) که دشمنان اسرائیل بودند، یکی می‌دانند. معنای بالفعل این تفکر، کشتار اعراب با

حکم دینی است. به همین علت، مهمترین منبعی که برای مطالعه بین نظامیان توزیع می‌شود، «سفر یوشع» است تا نژادکشی و قتل عام اعراب، طبق آن صورت موجهی پیدا کند.

بدین ترتیب، ارتدوکس‌های اسرائیل، بخش اول تعریف هویت را که مربوط به تلقی فرد از خویشتن است، با ایده برگزیدگی قوم یهود، و بخش دوم آن را که مربوط به تلقی فرد از «غیر» است، با ایده غیرستیزی در متون مقدس یهود، پایه‌ای دینی بخشیدند. شهروند یهودی که به نظر ارتدوکس‌ها عضو از امت یهود است، باید برای تجلی عینی هویت دینی خویش بکوشد. ارتدوکس‌ها در این راستا، پس از به انحصار در آوردن صلاحیت تعیین هویت یهودیان، خود را به عنوان متولیان رسمی اجرای احکام تثبیت کردند؛ امری که با به رسمیت شناخته شدن مذهب ارتدوکس، توسط حاکمان اسرائیل، حاصل شد.

نهادهای و احزاب دینی، این احکام را به عنوان مظاهر هویت دینی یهودیان جامعه، یا به صورت قانون در آوردند یا برای تثبیت قانونی آن تلاشی جدی کردند؛ از جمله این موارد، قانونی کردن تعطیلی فعالیت‌ها در روز «سبت» (شنبه) است؛ هرچند در جامعه مدرن، عمل به آن بسیار دشوار است. همچنین ارتدوکس‌ها توانستند در توافقنامه حفظ وضعیت موجود، دولت را به رعایت احکام شرعی در باب ذبح حلال خوراکی‌ها (کاشیر) در سازمان‌ها و نهادهای دولتی ملزم و ازدواج مختلط (ازدواج یهودی با غیریهودی) را نیز غیرقانونی اعلام کنند (قانون دادگاه‌های خاخامی مصوب سال ۱۹۵۳). همچنین مواد دیگری از این قبیل که در جهت تطبیق رفتار یهودیان با هویت دینی خویش انجام می‌گیرد و در عمل به صورت رسمی بر کل جامعه دینی و غیردینی اسرائیل تحمیل می‌شود.

پایه دینی هویت فرهنگی

در اینجا، منظور از «فرهنگ» معنای اخص آن، یعنی سیستم انتقال دانش و آموزش است. نظام آموزش به عنوان روشی برای ترویج اندیشه‌ها، برای همه گروه‌ها و احزاب، اهمیت فراوانی دارد. احزاب و گروه‌های دین‌گرا در اسرائیل، جهت تقویت بنیاد دینی

فرهنگ و آموزش در سطوح مختلف، کوششی پیگیرانه داشته و دارند. پس از برپایی دولت اسراییل در سال ۱۹۴۸، نظام آموزشی آن با تصویب قوانینی، همچون آموزش اجباری (۱۹۴۹)، آموزش دولتی (۱۹۵۳)، شورای عالی آموزش (۱۹۵۸) و قانون نظارت بر مدارس (۱۹۶۹)، در سراسر کشور سازمان و شیوه‌ای یکسان یافت تا نظارت بر آموزش دینی و غیردینی در اختیار دولت باشد؛ اما مدارس بنیادگرایان دینی (حریدیه)^۱ که مشروعیت دولت را به رسمیت نمی‌شناسند، از آموزش دولتی جدا شدند و به‌عنوان گرایشی مستقل در نظام آموزشی باقی ماندند. دولت در توافقنامه «حفظ وضع موجود»، استقلال گروه‌های مختلف دینی و سیاسی را در زمینه آموزشی و پرورشی به رسمیت شناخت و نظارت خود را به تعیین حداقل سطوح آموزش اجباری، یعنی زبان عبری، ریاضیات، تاریخ و... محدود کرد تا همه گروه‌ها در اداره امور آموزشی خویش آزادی کامل داشته باشند.

نیروهای دین‌دار با توجه به این آزادی، شبکه وسیعی از آموزش دینی و مدارس و آموزشگاه‌ها و حتی دانشگاه دینی (دانشگاه بار ایلان در اورشلیم) را به‌وجود آوردند. آموزش دینی در اسراییل شامل دو بخش رسمی و دینی است که اولی، زیر نظر وزارت آموزش و پرورش و پیرو ایدئولوژی صهیونیسم دینی و دومی، آموزش دینی حریدیه است که مستقل و با ایده صهیونیسم مخالف است. در مدارس حریدی، کتب مربوط به امور دنیوی تدریس نمی‌شود و بیشترین تاکید آن بر فراگیری تورات و تعلیمات دینی است. البته این نظام آموزشی شریعت‌گرا، قشر اندکی از جامعه را جذب خویش می‌کند و تاثیر آموزش دینی رسمی، با محوریت اندیشه‌های حزب ملی مذهبی مگدال، بیشتر است.

مطابق آمار دولت اسراییل، در سال ۱۹۹۴، ۵۰ درصد از ۱۴۰ هزار دانش‌آموز در حال تحصیل شهر قدس، در چارچوب آموزش دینی، مشغول به تحصیل بوده‌اند و این روند سیر صعودی داشته است. فرار از خدمت وظیفه عمومی (طلاب علوم دینی خدمت سربازی انجام نمی‌دهند)، ارزان بودن هزینه مدارس دینی و نیز رشد سیاسی احزاب دینی نظیر «شاس» از دلایل اقبال مردم به مدارس دینی ذکر شده است (ابوحسنه،

1. Haridim.

۱۳۸۰: ۱۱۷-۱۱۶). محتوای متون درسی در این مدارس، در راستای تقویت هویت دینی دانش‌آموزان است، طوری که دانش‌آموختگان آن، بیش از آنکه مطیع قوانین مدنی و حقوقی دولت باشند، پیروان خاخام‌های دینی و شریعت یهود هستند. قوانین و مقررات این مدارس پای‌بندی به شریعت و سنت یهودی و نیز، رعایت احکام دینی نظیر قداست و استفاده از غذاهای کاشیر را اجباری می‌کند.

ارتدوکس‌ها این هویت دینی در زمینه آموزش را علاوه بر آموزشگاه‌ها، از طریق نمایندگی خاخام‌گری مرکزی در نیروهای مسلح، به نظامیان کشور نیز القا می‌کنند. چنانکه از طریق آموزش فرهنگ غیرستیزی متون مقدس، به‌ویژه سفر یوشع، روحیه سربازان را برای کشتار اعراب، حتی زنان و کودکان غیرنظامی، آماده می‌کنند. سفر یوشع محتوی قتل‌عام‌های وسیع بومیان اصلی فلسطین توسط یهودیان و به فرماندهی «یوشع»، جانشین موسی^(ع) است. باب ششم این کتاب نیز، توجیهی دینی برای تقویت روحیه برگزیدگی قوم و نفی غیریهودیان و نابودی آنهاست.

مدارس رسمی دینی که با تفکر صهیونیسم دینی و دیدی ساختارگرایانه از هویت اداره می‌شوند، در جهت نزدیک کردن هویت جامعه و ماهیت بانیان اسرائیل به میراث دینی یهودیت، دست به نمادپردازی دینی زده‌اند و در این کار با احزاب دینی و تفکر حاکم بر دولت، یعنی صهیونیسم سیاسی، همراه هستند. در واقع، آنان مواد خام این نمادپردازی‌ها را در اختیار دولت می‌گذارند؛ برای مثال، تشکیل دولت اسرائیل را با ظهور مسیح منجی و شخصیت بن‌گوریون را با یوشع همانند می‌کنند؛ حتی نمادهای ملی نیز پایه‌ای دینی دارند؛ چنانکه پرچم اسرائیل نشان‌دهنده ادعای یهودیان بر سرزمین موعود بین نیل تا فرات و به رنگ شال نماز یهودیان است که ستاره داود بر آن نقش بسته است؛ نام کنست از نام شورای قانون‌گذاری دولت یهودیان باستان (هکنست هگدولا) گرفته شده است؛ آرم دولت شمعدان هفت شاخه کنیسه‌هاست و دولت در مورد فرامین دولتی اصطلاح «می‌تسوه»^۱ را که به احکام و فرایض خداوند اشاره دارد، بکار می‌برد (Etzioni, 2002: 78 – 79). استفاده از این نمادها، در کنار تاثیر

1. Mitzvah:

فریضه‌ای که هر یهودی براساس آن، عمل یا از انجام عملی معین خودداری می‌کند. سرچشمه میتسوه‌ها، کتب مقدس تورات و تلمود است.

بر هویت بخشی به جامعه اسرائیل و انسجام ملی آن، عاملی برای مشروعیت بخشی به سیاست های دولت اسرائیل نیز هست.

پایه دینی هویت اقلیمی: ارض موعود

در تورات سخن از ارض موعود با مهاجرت ابراهیم از اور به کنعان آغاز می شود: «به او گفت که من، آن خداوندم که تو را از اور کلدانیان آوردم تا آنکه این زمین را به تو و ذریهات ببخشم.» (سفر پیدایش؛ ۱۵:۷).

۱۰۹

این عطای خدای یهود، بعدها در عهد او با اسحاق (پیدایش؛ ۴: ۲۶)، یعقوب (پیدایش؛ ۲۸: ۱۴) و بالاخره با موسی^(ع) در سفر خروج نیز مورد تاکید قرار می گیرد. البته وفای به این عهد، مشروط به اطاعت قوم از خداوند است.

ارض موعود، چنان در کتاب مقدس و در دستورهای خداوند اهمیت دارد که اولین گام برای هویت یابی یهودیان به عنوان قوم خداوند، به شمار می آید. لذا صهیونیسم سیاسی از همین ایده معنوی، یعنی قداست سرزمین موعود، به عنوان ابزاری در روند ملت سازی و مهاجرت یهودیان جهان به اسرائیل بهره برد و صهیونیسم دینی نیز که دولت را به عنوان احیاگر دولت باستانی تورات به رسمیت شناخت، در این باره یاور دولت شده، از مفاهیم متون مقدس به عنوان مستندات جهت ساخت هویت سرزمینی برای یهودیان استفاده کرده است. دولت اسرائیل هنوز هم محدوده ارضی مشخصی ندارد که یکی از دلایل آن می تواند اعتقاد دین داران به محدوده ارضی مستند به کتاب مقدس باشد.

این سوال که محدوده سرزمین اسرائیل کجاست، بین دو گروه ملی گرایان سکولار و دین داران پاسخ متفاوتی دارد. سکولارها مرزهای جغرافیایی مورد توافق با بریتانیای کبیر در دوره قیمومت را مورد استناد قرار می دهند؛ اما دین داران به مرزهای دینی مشخص شده در کتاب مقدس و سایر متون دینی سنتی یهود استناد می کنند. در کتاب مقدس سه تعریف از مرزهای اسرائیل وجود دارد:

۱. در سفر پیدایش، از رود مصر تا رودخانه بزرگ، یعنی فرات به ابراهیم و ذریه او داده شده است که امروزه بخش هایی از مصر، لبنان، اردن و عراق را شامل می شود. این

عقیده محوری یهودیان ارتدوکس، از قرن ۱۹ تاکنون است.

۲. در تثنیه تعریف دیگری از مرزها صورت گرفته است (پس از خروج از مصر و ورود به سرزمین کنعان) که با عبارت مرزهای کنعان، از کوه حور در شمال تا رود مصر در جنوب توصیف شده و بخش شرقی رود اردن و گیلعاد، از آن استثنا شده است.

۳. سومین تعریف کتاب مقدس از مرزها، مربوط به دوره بازگشت یهودیان از بابل به اسرائیل است که تعاریف هالاخایی و میشنایی نیز آن را پذیرفته‌اند (یعنی از دان تا بئر شبع).

بنابراین، ویژگی مرزهای اسرائیل، جدلی بین وعده خداوند به ابراهیم در سفر پیدایش و گسترش عملی مرزها توسط یهودیان پس از خروج از مصر است. اصطلاح «سرزمین اسرائیل» برای اولین بار در دوره پادشاهی شائول، اولین پادشاه اسرائیل در دوره کتاب مقدس، مطرح شد، وگرنه اصطلاحات معمول کتاب مقدس برای این سرزمین، «سرزمین بنی‌اسرائیل»، «سرزمین عبریان» و «سرزمین کنعان» است (Shindler, 2002: 93 – 94).

صهیونیسم سیاسی تلاش کرد تا این ناهماهنگی میان قوم مقدس و سرزمین مقدس را از بین ببرد. تعریف آنان از مرزها، بر اساس معیارهای اقتصادی، نظیر زمین‌های مرغوب کشاورزی و دسترسی به آب بود نه توصیف کتاب مقدس از سرزمین موعود؛ زیرا این مرزها را (که اکنون مصر، سوریه و عراق بر آن حاکم‌اند) غیرواقع‌بینانه می‌دانستند؛ اما صهیونیست‌های بعدی که نقش دین را در این موضوع درک کرده بودند، بر مرزهای کتاب مقدس تاکید می‌کردند. پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل (۱۹۶۷)، هواداران حداکثری سرزمین اسرائیل کرانه غربی رود اردن (که با یهودیه و سامریه کتاب مقدس منطبق بود) و نیز غزه را غیرقابل برگشت به اعراب دانستند و همه احزاب راست، چپ، سکولار و دین‌دار در این امر به اشتراک نظر رسیدند. در این زمینه، رهبر معنوی جنبش دینی گوش امونیم، زوی یهودا کوک^۱، گفت: «اینک همه اسرائیل مقدس در دست قوم یهود است.»

بازگرداندن صحرای سینا به مصر پس از جنگ ۱۹۷۳، مناقشاتی را در اردوی دینی

1. Tzevi Jehuda Cook.

برانگیخت؛ چون این مکان بخشی از سرزمین اسراییل بود؛ جایی که تورات بر موسی نازل شده بود. در سال ۱۹۹۶، بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر وقت اسراییل، با واقع‌گرایی به این امر اشاره کرد و گفت: «ما نمی‌توانیم همیشه به رویاهای خود جامه عمل بپوشانیم و نباید به شهرهای تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان فلسطین برگردیم.»؛ اما با حاکمیت آریل شارون از حزب لیکود در سال ۲۰۰۱، شهرک‌نشینی یهودی در بین شهرهایی با اکثریت اعراب رواج یافت. بزرگ‌ترین بازوی اجرایی دولت در این امر، جنبش دینی گوش آمونیم بود که با استناد به ارض موعود کتاب مقدس، در جهت دینی کردن هویت سرزمینی تلاش می‌کرد.

زمین‌هایی که نیروهای اسراییل در جنگ ۱۹۶۷، به‌دست آوردند، بسیار نزدیک به مرزهایی بود که در برخی از نوشته‌های تورات، به‌عنوان ارض موعود شناخته شده بود. نتیجه این جنگ، اعتماد به نفس اسراییل و نیروهای دینی و سکولار آن بود که این پیروزی را معجزه تلقی و همدلی بیشتری با جنبش افراطی گوش آمونیم پیدا کردند. به‌نظر احزاب دینی، آزادسازی سرزمین مقدس زمینه را برای ظهور هرچه سریع‌تر مسیح آماده می‌کند (Weissbrod, 2003: 79).

با توجه به اینکه از نظر دین‌گرایان، غیریهودیان موجوداتی پست و شیطنانی هستند، پاک کردن سرزمین مقدس خداوند از وجود آنان واجب دینی است. قداست ارض موعود، در عرفان یهودی نیز به‌صورت وصال روح الهی و روح قوم یهود مشاهده می‌شود. در این تفکر، سکونت در سرزمین اسراییل مقدمه‌ای برای تجلی روح یهوه در کالبد قوم است. تصور قدسیت برای سرزمین، مبین رویکردی دینی به حوادثی چون جنگ، تصرف سرزمین‌ها و اسکان در آن، سرزمین اسراییل و وحدت آن و پیوند روحی یهودی مومن با ارض اسراییل است. زمانی که فرقه گوش آمونیم در کرانه باختری رود اردن و غزه (یهودیه و سامریه کتاب مقدس) ساکن می‌شد، از زبان رهبرش اعلام کرد: «ما به اینجا نیامده‌ایم تا صلح و آرامش را جست‌وجو کنیم؛ بلکه آمده‌ایم تا حکم خدا را اجرا کنیم.» (Jerold, 2001: 146).

بدین ترتیب، سرزمین اسراییل یک وطن معمولی در اصطلاح ملی‌گرایانه و مدرن آن نیست؛ بلکه هویت آن به عقیده ازلی‌انگاران هویتی، ریشه در متون مقدس یهود

دارد و آنان برای حفظ این هویت، حاضر به کشته شدن خود و کشتن دیگران هستند که نمونه بارز آن، ترور اسحاق رابین در ۴ نوامبر ۱۹۹۵، پس از قرارداد صلح اسلو بین وی و تشکیلات خودگردان فلسطین بود. به نظر بنیادگرایان دینی، این قتل قابل توجیه بود؛ زیرا سپردن سرزمینی مقدس به دشمنان توسط رابین، خلاف اراده الهی محسوب می‌شد و حیات ساکنان یهودی و هویت اقلیمی آنان را به خطر می‌انداخت.

اگرچه ابزارگرایان هویتی، دیدگاه‌هایی کاملاً سکولار دارند و به حکومتی دموکراتیک که حقوق همه شهروندان را در نظر بگیرد، معتقد هستند و هرچند ساختارگرایان هویتی در شکل صهیونیسم سیاسی، اعتقادی به دینی بودن حکومت نداشته، صرفاً از نمادهای دینی به‌عنوان ابزاری برای کسب مشروعیت استفاده می‌کنند؛ اما قدرت عملی و نظری آنان در برابر قدرت دینی ارتدوکس‌های ازلی‌گرا که تناقض‌های فکری و عملی صهیونیسم سیاسی را ندارند، حداقل در زمان فعلی ضعیف است.

نتیجه‌گیری

اسرائیل سرزمینی متشکل از یهودیان حدود صد کشور جهان است که هر کدام اشکال هویتی ویژه کشورهای محل سکونت قبلی‌شان را دارند. در واقع، یهودیان شرقی و غربی، یهودیان دین‌دار و سکولار و یهودیانی با گسست‌های فراوان فکری، طبقاتی، نژادی و... در ظرف تنگی به نام اسرائیل جمع شده‌اند تا نماد یک ملت با شاخص‌های ویژه خود، یعنی سرزمین، زبان، تاریخ و آداب و رسوم مشترک باشند؛ اما به‌رغم تلاش‌های فراوان جنبش صهیونیسم و رژیم اسرائیل برای همگون کردن هویت این جامعه چندپاره، اسرائیل هنوز با بحران هویت مواجه است. تنها عاملی که نقش خود را در زمینه انسجام‌بخشی به این جامعه ناهمگون و هویت‌بخشی به آن، بسیار قوی‌تر از سیاست‌های دولت ایفا می‌کند، آموزه‌های دینی یهود و کاربرد این آموزه‌ها در حیات عینی و ذهنی یهودیان اسرائیل توسط احزاب دینی، به‌خصوص ارتدوکس‌های دینی بوده و هست. دین‌گرایان که اشکال مختلف هویت را امری ازلی و «داده شده» تلقی می‌کنند، با استناد به متون مقدس خویش پایه‌هایی دینی برای هویت قومی و نژادی، هویت فرهنگی و هویت اقلیمی یهودیان قایل هستند و دین یهود و کتاب تورات را

عامل وحدت‌بخش بین یهودیان در سراسر تاریخ می‌دانند. اگرچه دین‌داران ارتدوکس از نظر کمی در اقلیت هستند، نفوذ و تأثیری کیفی در سراسر حیات اجتماعی و سیاسی اسرائیل داشته، قدرت تحمیل عقاید دینی خویش را بر همه جامعه دارند. دولت نیز با وجود دید ساختارگرایانه‌اش نسبت به هویت، برای کاستن از آسیب‌پذیری‌های امنیتی ناشی از تعدد هویتی، در اغلب موارد، مسئولیت حمایت از احزاب دینی و توجه به دغدغه‌های آنان را برعهده دارد.

فهرست منابع:

۱. اوموت اوزکریملی. (۱۳۸۳)، نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: موسسه مطالعات ملی، ص ۱۳۷.
۲. ارنست لیجفارت. (۱۳۸۳)، «دموکراسی چندقومی»، دایره المعارف دموکراسی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۶۸۱.
۳. اصغر افتخاری. (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی اسرائیل، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ص ۱۳۵-۱۲۱.
۴. نافذ ابوحسنه. (۱۳۸۱)، دین‌داران و سکولارها در جامعه اسرائیل، ترجمه سیدحسین موسوی، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ص ۲۱.
۵. عبدالفتاح محمدماضی. (۱۳۸۰)، سیاست و دیانت در اسرائیل، ترجمه غلامرضا تهامی، تهران: نشر سنا، ص ۲۷۵.
۶. مسعود آریایی‌نیا. (۱۳۸۰)، «مبانی دینی رفتار و فرهنگ سیاسی راست افراطی در اسرائیل»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، ش ۶، ص ۱۶.
۷. نافذ ابوحسنه. (۱۳۸۰)، پیشین، ص ۱۱۷-۱۱۶.
8. Samuel Huntigton. (2004), Who are We?, Simon and Schuster Inc, P.22.
9. Samuel Huntington. (2004), Op. Cit, PP. 23-24.
10. Nissim Rejwan. (1999), Israel in Search of Identity, University Press of Florida, P.80.
11. Debora Cordeiro. (2005), "Issues of Identity in the Narratives of Jewish Authors", The Florida State University, P. 10.
12. Dan ,Uian and Efraim Karsh. (1999), Jewish Aspects in Israel Culture, London: Frank Cass, P. 10.
13. Martin Edelman. (1998), "A Portion of Animosity", Israel Studies, Vol.5, No.1, P. 210.
14. Dan Seger. (1980), A Crisis of Identity Israel and Zionism, Oxford university press, P.123.
15. Eva – Etzioni Halevy. (2002), The Divided People, Lexington Books (USA), PP.78 – 79.
16. Colin Shindler. (2002), Likud and the Search for Eretz Israel, Published in: Efraim, Karsh, Frank, Cass [eds], Israel: The First Hundred Years, Vol.3, London:Portland, PP. 93 – 94.
17. Lilly Weissbrod. (2003), "Shas: An Ethnic Religious Party", Israel Affairs, Summer P.79.
18. Jerold Auerbach. (2001), Are We One? Jewish Identity in the United State and Israel, Rutgers University Press, P.146.